

دکتر محمود شفیعی

نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

در دیوان استاد جمال‌الدین اصفهانی

نکته‌های دستوری ، برخی کلمه‌ها ، پاره‌ای از ترکیبها ، ترکیبات عربی و آیات قرآنی .

-۴-

جنات آقای وحیدزاده ( نسیم )

مدیر دانشمند مجله گرامی ارمغان

راجع به نظر لطفی که مجدداً در مقدمه مقاله این بنده در شماره اخیر ابراز شده است ، وظیفه خود میدانم که از عنایت جناب عالی و دوستان فاضل بنوشته های ناچیزم سپاسگزاری کنم و مباهمی باشم .

امیدوارم ، چنان که خواسته اهل ادب است ، در ادامه تحقیقات توفیق یابم .

ارادتمند . م . شفیعی

دنباله گفتار

ب - برخی از کلمه‌ها :

۱۳ - شگرف و عظیم در حالت قیدی :

حلم تو ( شگرف ) دوزخ آشام ! خشم تو ( عظیم ) آسمان سوز !

۱۴ - سیلی مربوط به قفاست ( برخلاف مصطلح امروز ) و طپاچه  
مربوط به صورت :

ابر اگر لافی زده است از جود پیش دست تو

رعدا را بین کش به (سیلی) چون همی درد قفا!

۱۵ - تیز ، تند و شدید ، گرم و با رونق :

نگه کردن نیارم ( تیز ) اندر روی آن دلبر

بر او از ناز کمی ترسم که از دیدن نشان خیزد!

آنکه تازه است از وجودش ، ( تیز ) بازار سخن

و آنکه شد زنده بجدش نینکامی سخا

جان ملک از تو همی نازد که در ایام توست

علم را بازار ( تیز ) و عدل را فرمان روا!

۱۶ - کمینه و کهبینه : صفت ( کمترین و کهبترین ) :

آسمانش ( کمینه ) حر گناه است آفتابش ( کمینه ) افسر باد!

( کمینه ) شعله از رای تو جرم آفتاب آمد

فروتر بخشش از جود تو گنج شایگان خیزد

( کمینه ) قطره ز جود تو آب در قلم

( کهبینه ) شمه ز خاق تو مشک در تاناز

۱۷ - دوم و دومین ( بی تشدید ) ( ۱ ) :

ای عزم تو در نفاذ و سرعت گشته ( دوم ) قضای مبرم!

دل یکی شده فسارغ ز عشق آن ( دومین )

از من لیس ( مبلغه ) چنان که شد دل آن خالی از منات و هیل ( ۲ )

۱۸ - گشاد بمعنی گشادن یا گشاده شدن ( اسم از فعل به معنی حاصل مصدر ) :

نگار من ز بر من همی چنان بجهد که تیر وقت (گشاد) از بر کمان بجهد!  
از چشم دشمنت بگه فرصت (گشاد) زان سوی سر کند بتراجع گذر، مژه!

۱۹ - بس ( و پس ) ، فقط ، قید:

بلبل از دل همه زبان شد و ( بس ) مدح گیل زان زبان گویند کرد

۲۰ - آنگاهی و آنکهی ، آنگاه ( یاء زاید بنظر می رسد ) و بمعنی پس از آن :

گل همی گوش گشت و ( آنگاهی )

روی زی بلبل خوش آوا کسرد !

اندرا و ( دنیا ) بی تهمتی سبمرغ متواری شده

( و آنکهی ) خیل کلنگان در قطار اندر قطار

روی دریا بین پر از آژنگ از بیس خار و خنکات فرنگی

( و آنکهی ) جیب صدف بین درج در شاهوار!

نوتاز یانه کشی بر فرشته ( و آنگاهی )

: بدود و خالک تن اندر دهی در این گلخن (۳)

۲۱ - سوزیان ، مخفف سود و زیان ، سرمایه :

واقف شده است فهم تو بر مشکلات شرع

(۵) آگه شده است طبع تو از (سوزیان) عقل !

خدایگانیا ، حال جهان بلطف ببین

که رفت بر سر جود تو (سوزیان) جهان

۲۲ - سر ، طرف :

روی خوبت باید و جان خوش و آنگه بهشت

کی مسلم باشدت در هر دو سر حور و قصور؟ (۴)

۲۳ - درباستن ، دربايست ، ضرورت :

دولت هست و خرد ، بیش چه در (می باید)

زین دو گر فرصت توفیق بود خیری ساز

۲۴ - ماندن ، گذاشتن ، رها کردن :

مرا بسوختی و پس (بماندیم) تنها

بدین صفت بگذارد بلی شبان ، آتش!

و آنگه ز چه بسی شوائب نهمت

(ماندیم) (ماندی مرا) در این مقام حیرانی؟

۲۵ - ماندن ، مانستن ، شبیه بودن :

بهبج خلق (نمانی) ، بخاق این ایام

رتال جانم بخشم نیز با بنای روزگار (ممان)

۲۶ - بشولیدن ، آشفته شدن ، درهم شدن :

دولت آن است که از دور زمان (نبشولد)

ورنه باشد همه کس را دوسه روزی اقبال

بی حضور و کاب اشرف تو بس (بشولیده) بود کارک من (۵)

۲۷ - این و آن (صفت اشاره) بر سراسم معرفه برای تاکید :

عاشق شده ای ، تن فرا بلا ده (کاین) عشق بتان بی بلا نباشد!

گر بود از روزگار مهلتم، آخر بعضی از (این) شکر نعمت تو گزارم!

۲۸ - دانستن در معنی توانستن :

عشقت آتش در آب (داند) زد نرگست راه خواب (داند) زد

دورگشت از من آنکه جانم بود زنده بی جان همی (ندانم) بود!

۲۹ - مگر، شاید :

گفتی از آه تو نشود آینه سیاه غره مشو چنین، تو چه دانی (مگر) شدی!

۳۰ - خواندن بمعنی شبیه یا برابر بودن :

در آینهٔ روی تو زلفت پیدا است ! و آن عکس دوزلف است و بخط می (خواند)!

۳۱ - تمییز، صورت اصلی کلمه بعربی :

افسوس که شد جوانی و چیز نماند و آن قوت رای و عقل و (تمییز) نماند!

۳۲ - جگر بمعنی غم و آزار (مناسبت حال و محل) :

دل میبری بجور و (جگر) مان نمی خوری طاعت فرنگی

در شرط نیست آنچه تو با ما همی کنی

گر بجان از تو یکی بوسه بخوام تنها

بدهی بی (جگری) یا ندهی، تا چه کنی ؟

۳۳ - رفتن در معنی شدن :

روز بدعت از تو تیره (می رود) چشم ملت از تو روشن می شود

۳۴ - گزیریدن، گزیر و چاره و احتیاج داشتن :

اسراف مکن بیذل مالت گرسیم وزرت نمی (گزیرد)

مرا از چون تو یاری (می گزیرد)؟ که خود در دمنت دامن نگیرد!

۲۵ - نشستن در معنی جای گزین بودن، یا بر ابر نشستن بمعنی بر آبری کردن:

که نیم ساعت دوری حضرت عسالت

مرا برابر ملک عراق (نشیند)

۳۶ - داشتن در معنی نگاهداری کردن، بر پای داشتن:

بس شرم و خجالت که تورا خواهد بودن!

گر آینه فعل تو در روی تو (دارند)

۳۷ - حیف بمعنی جور و ستم (اصل معنی کلمه):

این (حیف) بین که می رود اندر جهان عشق

جرم از دو دیده آمد و بیداد بر مژه!

۳۸ - هم بمعنی در این حال، معهدا:

ای تو محسود ملک (هم) آزر اگشتی امیر

ای تو مشجود ملک (هم) دیورا هستی شکار

۳۹ - ماننده، مانند (های وصفی برای تاکید):

بگو هر چه (ماننده) کردم تورا من

خرد گفتم: این نیست تشبیه در خورا!

۴۰ - پسند، بسند، کافی (گویی از فعل فراموش شده بسیدن است):

بهر کجا که دو صف روی سوی رزم آرند

(بسند) باشد شمشیر تو بعدل حکم

۴۱ - گذاشتن بمعنی گذاشتن ( متعدی ) : *بگذارم ، بگذار ، بگذارم* - ۷۲

خصم اربدی نماید و گوید ، ز روی حلم آن گفته در ( گذارم ) وزان کرده بگذارم  
هر بیخردی کسه بینی از من امشب همه در ( گذار ) تا روز !

۴۲ - شکفیدن ، شکفتن :

جهان شده است چو روی گل و دل لاله  
که ( بشکفید ) ز تو بوستان تیغ و قلم

۴۳ - زدن در معنی کردن :

تمام نیست مرا این هنر که بعد رکوع  
بجز بخدمت خاص تو پشت خم ( نزنم )

۴۴ - بام ، صبح ، باقدا : *بام ، صبح ، باقدا ، بام ، صبح ، باقدا*

بادا دل امید نکو خواه تو بی بیم  
بادا شب ادبار بد اندیش تو بی ( بام )

۴۵ - سونش از ساییدن یا سودن ( اسم مصدر بمعنی مفعولی )

مانند روش از رفتن و برین از بریدن :

و گرنه سیمگری داند ابر ، از چه سبب ؟

همی فشاند نقره چه ( سونش ) سوهان

۴۶ - قلب حروف : تال = تار - گریغ = گریز :

گهی ز آهن پیراهنی کند چو زره که فرجه ها بود اندر میان پودش و ( تال )

اختلاف اهل علم از روی دانش رحمت است

ز آنکه کفر از حجت ایشان شده است اندر ( گریغ )

۴۷ - کشته ، عاشق ( معنی مجازی ) :

چون شحنة شهر ( کشته ) اوست ما را بکشد چه بیم دارد ؟

۴۸ - اند در معنی چند :

از نعمت توست هر شهانروزی در ( اند ) هزار خانه مهمانی

۴۹ - فربی ، صورتی از فربه :

ز آن رزق عدوی تو دهد ایزد تا وقت فدای تو بود ( فربی ) !

۵۰ - ۱۹ - باز ، با ، به :

احتراز از خدمتش زان است کو گردد ز دیافت

بایبرد دست او یا گوهرش (وا) جا دهد

آنکه از نکته اش بیابند روح (۶)

از خرافات ما چه (وا) گوید ؟ (۷)

(دنباله دارد)

۱ - این شیوه استعمال اصیل تر است . ۲ - حریم در گاه ممدوح و حریم کعبه

که اولی بعشق دومی از همه چیز فارغ است مانند کعبه از بتها . ۳ - یعنی تو

( انسان ) که از جهت روحانی حاکم بر فرشته‌ای چرا از حیث جسمانی اسیر دنیای

مادی شده‌ای ؟ ۴ - یعنی اگر هم در این دنیا از لحاظ صورت زیبا دارای حور و

قصور هستی تا سیرت خوب نداشته باشی حور و قصور بهستی نخواهی یافت .

۵ - کاف تصغیر . ۶ - یعنی کسی که روح از نکته اش نکته یابد ( حذف مفعول ) .

۷ - برای توضیح بیشتر در این مباحث رجوع شود به کتاب « شاهنامه و دستور » .